

بیمرغ

مرحوم خلوصی در ابتدا در توضیح واژه ی «بیمرغ» بسیار وسواس دارد و تلفظ «بی» را از اصوات خاص منطقه گناباد میداند مانند بیدخت و بیدم و مانند آن. و می افزاید وجه تسمیه بیمرغ برخاسته از سابقه تاریخی سه هزار ساله آن است و با معنی کلمه «بی مرغ» که برخی به اشتباه تلفظ می کنند بسیار متفاوت است.

بیمرغ روستایی در ۲۰ کیلومتری شمال شرقی شهرستان گناباد است و آثار تاریخی از سه هزار سال پیش تاکنون در این روستا به چشم می خورد که نشان دهنده سبقه فرهنگ و تاریخ این منطقه است. روستای بیمرغ در سه دوره تغییر مکان داده است.

دوره فعلی که بیمرغ مرکز دهستان است و در بعد از انقلاب اسلامی و در دهه ۶۰ ساخته و توسعه داده شده است.

دوره قدیمی تر یعنی در زمان قاجار این روستا همزمان با تعمیر مزار امامزاده احمد بن موسی و با محوریت مسجد و خیراتخانه و حمام و آب انبار و حوزه انبار های بالا و پایین با مصالح سنتی و محلی خشت و گل و آجر و گچ و ساروج بر پا شده و تا حدود اوایل دهه شصت مسکونی و مورد استفاده بوده است. اما دوره ی قدیمی تر زمان صفویه و قبل از آن است که محل روستای بیمرغ و سکونت اهالی آن به صورت قلعه هایی با برج و بارو و در حصار بوده که آثار آن با عنوان قلعه ی کهنه در بالای روستا وجود دارد. مانند بسیاری از روستاهای محدوده گناباد و بیدخت و کاخک و بجستان که دارای قنات هستند، قنات های این روستا در مجاورت با تپه باستانی اروک و محوطه باستانی پشنگ و همچنین وجه تسمیه آن نشان از قدمت چند هزار ساله دارد.

۱۳ سهم از ۱۴ سهم آب قناتها و مزرعه آن در قرن دهم هجری قمری وقف آستان قدس رضوی شده است که اصل وقف نامه آن در بخش نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می گردد. بقعه امامزاده احمد بن موسی الکاظم مطابق با سنگ لوح ها و معماری آن مربوط به دوره صفویه است که در زمان ناصرالدین شاه قاجار مرمت و تعمیر شده است.

معرفی غارهای شهرستان گناباد

در شهرستان گناباد در مناطقی مانند رشته کوه اشتر (شتران)، کمرخید و کمرزرد سنو احتمال وجود غار زیاد است.

با توجه به مشاهدات میدانی بیشترین غارهای شهرستان گناباد در این رشته کوه وجود دارد. یکی از این غارها،

غار روستای بیمرغ است که بنام غار دیو یا دیوان معروف شده و پدیده ای شگفت انگیز و قابل بررسی و معرفی بیشتر است. نقل است در سپیده دم تاریخ، بومیان منطقه کوچ نشین بوده اند و از این غار به عنوان پناهگاه استفاده می کرده اند. دیوان قومی اساطیری بوده اند که بر اساس شاهنامه فردوسی یکی از نبردهای هفت خان رستم با آنها صورت گرفته است.

این غار دارای چهار سالن پی در پی بوده که بر وسعت و عظمت هر سالن به سمت انتها افزوده می شود. نور فقط تا انتهای سالن دوم می رسد و دو سالن بزرگ انتهایی همواره تاریک اند. یک حوض آب در سالن اول و کنار در ورودی غار وجود دارد و لایه قطوری از دوده بر سقف غار حکایت از قدمت و سکونت در آن دارد.

اسطوره ی نوروز در بیمرغ(دختران نوروزگاه)

نوروز شاید نقطه ی عطف سال شمسی در کشور های فارسی زبان باشد. گویی تمام زیبایی های یک سال در همین چند روز جمع می شود و مردم با نو شدن طبیعت همراه با رستاخیز دوباره ی زمین به تغییر و تحول در خانه وزندگی .شان می پردازند.نوروز به دلیل موقعیت زمانی بی نظیری که دارد بسیاری از آداب و رسوم دل نواز را نیز همراه خود کرده است همین آداب و رسوم به راز گونه گی نوروز انجامیده است. برای بسیاری از این آداب و رسوم هیچ تاریخ مشخصی نمی شود در نظر گرفت و به نظر می رسد با پی ریزی نوروز این رسم ها هم با آن آغاز شده است.یک ماهی به نوروز مانده است که جوش و خروش مردم برای تحویل و تحول سال جدید آغاز می شود گویی همه چیز باید همراه با طبیعت دیگرگون شود. آنقدر تحول در سال نو برای مردم اهمیت داشته و دارد که حتی آخرین ماه سال را نیز ماه نوروز می نامیدند. در گناباد یک روز قبل از عید را علفه میگویند و در این روز مردم به خانواده ی کسانی که تازه در گذشته ای دارند می روند و سر سلامتی می دهند و نیز با حاضر شدن در مزار رفتگان و گذاشتن سبزه بر مزارشان عید را با آنها شریک می شوند عده ای نیز در خانه می ماندند و روز قبل از عید تمامی اهل خانه را به حمام میفرستادند و به دست و پاهای خود حنا می بستند. در بعضی از روستاها و شهر ها جایی به نام پیر وجود دارد که مردم در قدیم روز علفه را در آنجا می گذرانده اند و در آنجا به عنوان نماینده و نمادی از دنیای مردگان مراسمی برگزار می کرده اند مردم در قدیم اعتقاد داشتند که فروهرها یا ارواح مردگان در روز قبل از عید به زمین می آیند و مردم برای دیدار با رفتگان شان این روز را در کنار پیر گرمی می داشتند نمونه ای از این پیرها هنوز در روستاهای گناباد از جمله بیمرغ و نوغاب بر جای مانده اند به نظر می رسد شعرهایی هم در این روز خوانده می شده که نگارنده فقط به یک سطر دسترسی پیدا کرده ام و آن این است که امروز علفه ست دخت سلطو سلطو د کفه ست دخت سلطو .

مردم بیمرغ در روز علفه به پیر میرفتند و بر پارچه های که در پیر آویزان بود گره هایی می زدند و گره هایی دیگر باز می کردند. در نوغاب هم در همین روز مراسمی برگزار می شده که به بی بی گردون مشهور است که به نظر میرسد به معنای گردش با مادر بزرگ ها باشد. روز علفه در بعضی شهرها از جمله استان یزد به روز بی بی حورشهرت دارد. با آمدن روح مردگان به زمین فاصله مرگ و زندگی تقریباً برداشته می شود و دقیقاً در پیش روز سال نو مراسمی برای مردگان گرفته می شده است تا تلنگری باشد برای رستخیز انسان. بعضی پژوهشگران معتقدند که که حاجی فیروز با چهره ی سیاهش نمادی از ارواح پایین آمده است که البته با مراسمی که با عنوان حاجی فیروز برگزار میشود هم خوانی دارد. در گناباد قدیم تر ها کسی با نام حاجی فیروز یا عمو نوروز لباس هایی عجیب غریب می پوشیده و با جمع کردن کودکان به درب خانه ها می رفته و چیزهایی راهدیه می گرفت که معمولاً جز پول موادی خوراکی بوده اند که بعد از جمع آوری توسط حاجی فیروز در جایی مثل همان پیر غذایی نذری می پختند و بین مردم توزیع می کردند که در اینجا این رسم با علفه و آشی با عنوان آش بی بی حور یا سفره بی بی حور یکی شده است. به نظر می رسد خاستگاه میر نوروزی هم همین مراسم حاجی فیروز باشد که البته در بعضی مناطق گناباد به غلام سیاه هم مشهور است که در مراسم عروسی گاهی با اسب چوبی اش و تعدادی کودک پشت سرش از راه می رسید و به جشن و سرور مردم شکلی دیگر می بخشید. اما نکته جالب این مراسم در گناباد تبدیل شدن مراسم حاجی فیروز به حکومت میر نوروزی است حافظ می گوید: سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون.

حکومت میر نوروزی است حافظ می گوید :

سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروز

در مورد حکومت میر نوروزی در بسیاری منابع آمده است و یکی از مناطقی که در آن این حکومت چند روزه بر قرار بوده است روستای بیمرغ است. البته نه آنگونه که در کتابها آمده است: باستانی پاریزی در کتاب خاتون هفت قلعه می نویسد: در دهکده ی بی مرغ گناباد از روز نهم فروردین تا روز سیزده حکومت و اختیارات به دست زنان می افتد. هیچ مردی حق ندارد از خانه خارج شود و اگر خارج شود زنان او را تنبیه می کنند. خود زنان مایحتاج راتهی و زندگی را اداره می کنند. علاوه بر آن به بازی و ورزش های گوناگون می پردازند. زنان اغلب روز را در بیرون خانه می گذرانند، اسب سوار می شوند و می تازند و از روز سیزده به بعد به خانه برمیگردند و می شوند همان زن تسلیم و سر به زیر. این تحکم به مرد را در این سه چهار روز قبل از سیزده آن چنان جدی میگیرند که

واقعا بیشتر اوقات مردی جرات نمی کند از خانه خارج شود (باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، خاتون هفت قلعه، چاپ دوم، امیر کبیر تهران ص ۳۸ و شکور زاده، ابراهیم. عقاید و رسوم مردم خراسان، چاپ اول، سروش، ص ۶۰۶ میرنیا، سیدعلی، فرهنگ مردم، چاپ اول، نشر پارسا ص ۵۱)

دکتر شکور زاده هم در کتاب عقاید و رسوم مردم خراسان بیمرغ را به عنوان یکی از تفرجگاه های گناباد در روز سیزده نام می برد و می نویسد: دختران دم بخت به سبزه زار های خارج روستا می روند و در آنجا ملکه ای برای خود انتخاب می کنند و به رقص و پای کوبی مشغول می شوند. همین که عابر یا مسافری از راه برسد حلقه واردورش را محاصره می کنند و ضمن شوخی و قهقهه بسیار به امر ملکه او را وادار به رقص و پایکوبی می کنند (عقاید و رسوم، ص ۱۰۹)

اما حقیقت ماجرا چیست؟ در بیمرغ قدیم پس از دید و بازدید نوروز، مراسم جشن زنان به طور غیر رسمی با ورود دختر بچه های کم سن و سال در دومین روز عید به نوروزگاه محل برگزاری جشن، آغاز می شد. دخترکان بالباس های معمولی خود به نوروزگاه می رفتند و به بازی و شادمانی می پرداختند. جشن زنان در نوروز از روز سوم آغاز می شد و تا عصر روز دوازدهم فروردین ادامه پیدا می کرد. در این روز دختران و زنان جوان به همراهی بزرگترها با لباس های خاصی به نوروزگاه وارد می شدند. شلوارهای صورتی معروف به نیم رنگ، پیراهن های قرمز موسوم به الوان، کت های سبز زنانه و شال های سفید گلدار اطلسی لباسهایی بود که همه زنان بطور هماهنگ می پوشیدند. زنجیره ای از سکه های نقره و سنگ های قیمتی که به آن قلابه می گفتند زینت بخش چهره هاشان می شد. بازوبند های نقره نشان و کفش های ساغری سبز با نوک های برگشته، فضایی را ایجاد می کرد که باغی اطلسی با گل های رنگ رنگ رابه تصویر می کشید. البته در روز های بعد رنگ لباس ها با نظم خاصی تغییر می کرد. زنان با ورود به نوروزگاه چارقد هایی را بر سر می گذاشتند که تا زانوهایشان پایین می آمد. دختران دست در دست هم دایره ای بزرگ را تشکیل می دادند و زنان و بزرگتر ها در ردیف جلو آنها می نشستند. دو نفر از زنان جوان که به آنها سردار یا ملکه می گفتند در مدت این چند روز مدیریت و رهبری جشن را بر عهده داشتند. به دستور ملکه دخترها دو به دو به رقص با چوب می پرداختند و در حین رقص، آواز های مشخصی همخوانی می شد. بعد از آنها نوبت به زنان جوان می رسید که دوبه دو رقص چوب می کردند. بعد از زنان جوان پیرتر ها هم با رقصی خاص که به آن سه تپه گی می گفتند می رقصیدند. پس از این همه تمامی زن ها با هم به رقص بلوچی می پرداختند. در طول مدتی که جشن در نوروزگاه برگزار می شد هیچ کس از مردان روستا حق رفتن به نوروزگاه رانداشت و همچنین زنان سردار به هیچ غریبه ای هم اجازه نزدیک شدن به نوروزگاه را نمی دادند در صورتی که یک نفر غریبه به حوالی نوروزگاه وارد می شد با چوب و سنگ به او حمله ور می شدند و او را فراری می

دادند. آنچه به حکومت زنان معروف شده است منع شدن مردان در طول چندروز جشن از ورود به نوروزگاه و حتی رفت و آمد در آن حوالی بود. اگر کسی از مردان روستا به طور اتفاقی از آن حوالی می گذشت او را وادار می کردند تا با چشم های به زمین دوخته شده یا بسته برای آنها برقصد. ایراندخت، یکی از دختران آن زمان نوروزگاه که امروز گرد پیری بر چهره اش نشسته است می گوید: یک بار چندین اتومبیل از تهران برای دیدن مراسم نوروزگاه آمده بود. غافل از اینکه آمدن مردها به این محل ممنوع است. در ابتدای ورود آنها به منطقه، ملکه هاز و رودشان جلوگیری می کنند و لی با اصرار آنها برای تماشای مراسم روبرومی شوند. ملکه هادر برابر سماجت گردشگران کوتاه نمی آیند و به اتفاق دیگر زنان و دختران با چوب و سنگ به اتومبیل های آنان حمله ورمی شوند. و خسارت زیادی به آنها وارد می کنند. با پا درمیانی ریش سفید های محل، مردهای غریبه به ده منتقل می شوند ولی زنان گردشگر با شوق و ذوق فراوان به تماشای مراسم می پردازند.

روز علفه در اکثر روستاها و شهر های خراسان روز آخرین سال به روز علفه معروف است. در قدیم این باور در میان مردم رواج داشت که با مرگ هر فرد فروهر (روح) او به نزد اهورمزدا به آسمان می رود. هر سال در روز علفه فروهر ها یا روح مردگان به زمین می آیند تا از بازماندگان خود خبر بگیرند. این روز به جشن فرودگان هم معروف بوده است و در بعضی از روستاهای گناباد روز علفه به بی بی حور معروف است. مردم در این روز به دیدار رفتگان شان می روند و با خود نان روغنی، کلمبه، قطاب و یک دسته علف که از صحرا چیده اند می برند و بر سر مزار رفتگان خود می گذارند. در این روز همچنین مردم دسته هایی از سبزه و علف به خانه می آوردند و در ورودی خانه ها در کلید دان (کلیدو) می گذاشتند. بعضی ها هم سبزه را از سر در خانه آویزان میکردند. خانه های قدیمی نوعی قفل چوبی داشتند که این قفل از پشت با نوعی زائده ی ال مانند بسته می شد که این زائده با کلیدی چوبی از بیرون حیاط از داخل دالان (بلونه) کنترل می شد. کلید دان فضایی مکعب شکل بود که در آن موضعی برای کلید طراحی شده بود که با قرار دادن کلید در آن و حرکت کلید، درباز می شد. مراسم علفه تقریباً شروع آیین های نوروزی بود که در بیمرغ بسیار ویژه و خاص برگزار میشد.

سید قطب الدین میرحاج گنابادی

میرحاج گنابادی هروی یا اُنسی، عارف و سالک و شاعر قرن نهم هجری قمری در عصر تیموری و صفوی و از نسل شاه نعمت الله ولی ماهانی و متولد گناباد و از اهالی بویمرغ و ساکن هرات بوده است. میرحاج هروی که در قصیده «میرحاج» و در غزل «اُنسی» تخلص می نمود آثاری از خود به جای گذاشته که از آن جمله «دیوان اشعار» و مثنوی «لیلی و مجنون» است.

میرحاج در طرز سخنوری کمال مهارت و در بدیهه گویی نهایت قدرت را داشته است. او توانسته بود ۴۰ غزل امیر خسرو را که امیر علی شیر در یک مجلس مطرح ساخته بود پاسخ دهد.

سام میرزا صفوی مؤلف تحفه ی سامی او را این گونه معرفی می کند: «میرحاج از جمله سادات جنابد خراسان است و در طهارت اصل و لطافت طبع مستغنی از تحریر و بیان، گویند که انقطاع تجردش در مرتبه ای بود که روزی امیر علی شیر نوایی به حجره ی او درآمد آن منزل را چون خاطر محزون اهل دل از متاع دنیوی خالی دید لاجرم تفقدی به خاطر آورده و جمیع ما یحتاج او را از نقد و جنس سامان و سرانجام نمود و بدانجا فرستاد. میرحاج چون به وثاق خود آمد آن اسباب و یراق را ملاحظه نمود در آن حجره را بست و به حجره ی دیگر رفت».

می گویند او در دارالمؤمنین هرات می زیسته و در ریاض العارفین وفاتش در هرات ذکر شده است. اما تقی الدین کاشی در خلاصه الاشعار، بخش خراسان چنین آورده: «در وطن مالوف خود متاهل گشته و اولاد و احفاد وی در آن نواحی هستند. اما وفاتش در ۹۲۳ بوده و قبرش در جنابد واقع است.»

برخی دیگر معتقدند او در روستای بیمرغ ازدواج نموده و دارای فرزند شده و قاسمی گنابادی را پسر او دانسته اند و وفات قطب الدین میرحاج را در گناباد نوشته اند.

این دو بیت از غزلهای اوست:

در این چمن که هوا خرم است همچو بهشت / خوش آن کسی که چو شبنم نشست بر لب کشت
بیار باده که در تنگنای عالم خاک / نه نقش خوب بقا دارد و نه صورت زشت.

جشن سده در بیمرغ گناباد

هر قدر به عقب باز می گردیم جشن سده را می بینیم که شکوه بیشتری برگزار می شده است. مردم بیمرغ قدیم معتقد بودند که با برگزاری اینگونه جشنها می توان شادی را به میان مردم آورد و با جشن سده هر کسی می تواند شادابی را در کنار عزیزان خود تجربه نماید. در آن زمان که منازل مطبخ داشتند و در آن دیگدان و تنوری بود و نان می پختند و درون هر مطبخ انباری برای هیزم داشتند و آن انبار دری به سمت کوچه داشت و به اصطلاح محلی به آن «هیزمدو»، هیزمدان می گفتند، همیشه هیزم آماده در دسترس بود. بنابراین در شب جشن سده دیگر نیازی به جمع آوری بوته های هیزم نبود.

بعد از ظهر یا بقیول قدیمیا (نماز دگر) روز دهم بهمن که قرار بود چله بزرگ تمام شود و شب چله کوچک فرا برسد در کوچه های ده شور و حالی وصف ناپذیر برپا بود. در هر خانه ای نوجوانان با اشتیاق فراوان هیزم را از هیزمدانها و از «رهبوم»، راهبام های گلی منازل به پشت بام می بردند و در مکان مسطحی از پشت بام بنام «نقیل» پشته و خرمن می کردند. در آن زمان اغلب خانه ها گنبدی شکل بودند و قسمتهای مسطحی برای آبرو برف و باران در نظر می گرفتند که موقع برگزاری جشن سده نیز از آن استفاده می کردند. نزدیک «نماز دگر»، بعد از ظهر که می رسید مردان و پسران محله بر بالای پشت بامها می ایستادند و زنان و دختران در داخل حیاط منزل منتظر لحظه ای که پدر خانواده با آتشی به پشت بام بیاید و پشته را برافروزد.

در لحظه ی آتش زدن خرمن هیزم همه با هم هماهنگ بودند و همزمان شعله های آتش به آسمان زبانه می کشید و مردم از آن پس شروع به شادی و لهله می کردند. در آن لحظه آنهایی که بر پشت بام بودند سرودی می خواندند و صدای خواندن سرود از تمامی منازل همصدا بلند بود. این سرود شاید نوعی از نجوای اهالی درون خانه بود که در طول ایام چله بزرگ بر اثر سرما و یخبندان سختی کشیده و محبوس بودند. و آن سرود چنین بود:

«آهای پنجاه به نوروز / صد و بیست مونده غله» (که مصرع اول اشاره به فاصله برگزاری جشن سده تا عید نوروز داشت و مصرع دوم به زمان جشن سده تا برداشت محصول اشاره می کرد). و باز می خواندن: «آهای زنی شودار / به غم گرفتار» «زنی بی شو / چله بدر شو» «دختر د خونه / بی شو مینله» یعنی اینکه زنان شوهردار با بیکار بودن شوهرشان در فصل سرما ناراحت و غمگین بودند و زنان بدون شوهر از تنهایی درون خانه رنج می بردند و با رفتن سرما می توانستند از خانه بیرون بیایند و دختران دم بخت نیز بارفتن سرما و یخبندان آماده رفتن به خانه بخت شوند.

و باز سرود را تکرار می کردند و تا هنگام اذان مغرب آتش را روشن نگه می داشتند و شادی می کردند. در نقلی دیگر هم هست که مقداری بوته اضافی انبار می کردند تا شعله آتش تا پاسی از شب ادامه داشته باشد. در پایان هم دعائی می گفتند و شکر خداوند را به جای می آوردند و از درگاه خداوند طلب باران برای سال جدید می کردند. آنها معتقد بودند که اگر در آن شب باران رحمت الهی بر زمین ببارد و خاکستر آتش سده با آب باران شسته شود سالی که در پیش دارند سالی نیکو و پر از رحمت و برکت از جانب خداوند خواهد بود.

در آن زمان رسم بر این بود که پس از برپایی آتش در شب جشن سده در بیشتر خانه ها مادر بزرگها به کمک عروس و دخترانشان یک نوع آش محلی می پختند و شب تمامی بچه ها در خانه پدر بزرگ دعوت بودند و در ادامه، «شوچرغونی» شب چراغونی را با سینی های مسی پر از خشکبار که محصول دسترنج خودشان بود مانند «استک تف داده» هسته تفت داده زردالو و جیز و کشمش و انجیر و کنی تفت داده (شاهدانه تف داده) در

زیرکری ذغالی با نور چراغ موشی و گردسوز تا نیمه های شب سپری می کردند و می خندیدند و شادی می کردند.

در انتهای شب هم دستی به تغار می بردند و با بیخ (چوبک) که ریشه خاری صحرایی بود کف می زدند و همراه با مخلوط شیر انگور و اضافه کردن دانه های بادبو (رازیانه) آن را می خوردند و برای اهل کوچه و همسایه نیز می بردند.

جشن سده

مورخانی همچون بیرونی، بیهقی و گردیزی «جشن سده» را یکی از سه جشن بزرگ ایرانیان دانسته اند که در دوران اسلامی، تا اواخر دوران خوارزمشاهیان و حمله ی مغول دوام آورد و هم پادشاهان و امیران و هم مردم عادی این جشن را به پا می داشتند. این جشن و مراسم آن در بسیاری از مناطق گناباد بویژه در بیمرغ قدیم نیز رایج بوده که از حدود صد سال قبل کم کم منسوخ شده و فقط خاطراتی از آن در ذهن بعضی از قدیمی ها باقی مانده که آن را نقل می کنند.

زنده یاد ذبیح الله خلوصی در زمان حیات با درایت توانسته بود آنچه را از صحبت های قدیمی ترها را شنیده، مکتوب نماید و نوشته های خود را در اختیار کانال گناباد قدیم بگذارد و ما به دنبال فرصتی بودیم که اینک فراهم شده تا این مقاله را با تقدیر از آن عزیز بزرگوار و به یاد ایشان تقدیم حضورتان نماییم.

برخی واژه های بیمرغی:

تِلْکَس: صدای شکستن چیزی ترد و شکننده

تُلْم: ظرف یا مشکی که ماست را به منظور جدا کردن کره در آن میریزند

تمبو: زیرشلوری

تمنه: زیرشلواری، بیژامه

تنقیسی کشیده: سختی کشیدن

تُنْک کرده: پهن کردن، گستردن

ته گوشی: سیلی، تو گوشی

تیار: آماده، مهیا

ضرب المثل ها:

خدا خور دی اور شاخ ندا:

این ضرب المثل در رابطه با افرادی بکار میرود که شایستگی و لیاقت چیزی یا موقعیتی را ندارند و اگر به مقامی برسند، ظرفیت و توان تحمل و درک آن موقعیت را ندارند. همچنین این افراد از خود رفتارهایی نشان می دهند که دیگران در مورد آن ها میگویند: حقا که او شایسته مقام و موقعیت بالاتر نیست و اگر به مقام بالایی برسد از عهده آن برنمی آید پس همان بهتر که در همان مقام و موقعیت نازل و بی مقدار خود باقی بماند و شبیه این ضرب المثل رایج در فارسی است که: مور همان به که نباشد پرش/و یا گربه مسکین اگر پر داشتی/تخم گنجشک از زمین برداشتی

خداوند که دهد روزی به بنده/کلنگ نازده، کریز کنده

این ضرب المثل برای افرادی به کار میرود که به رزاقی خداوند اعتقادی ندارند و این مطلب را گوشزد میکند که خداوند که بنده را آفرید به فکر روزی او نیز می باشد و روزی مقدر بدون هیچ کوششی به انسان میرسد. این مثل به اشکال دیگری نیز در فارسی معیار کاربرد دارد. مانند: رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است

خطمر و نمخونش:

کنایه از اینکه مطیع و فرمانبردار نیست.

منبع:

کانال گناباد قدیم رسانه فرهنگی مردم گناباد.

<https://t.me/gonabadshistory>